

نگاه

به مناسبت تجدیدچاپ «یاکوب فون گوئتن» روبرت والزر اطاعت و سلطه

شرق: ادبیات آلمانی‌زبان در دهه‌های ابتدایی قرن بیستم چهره‌های شاخصی داشت که امروز از مهم‌ترین نویسندگان ادبیات جهانی به شمار می‌روند. در میان این نویسندگان روبرت والزر نویسنده‌ای عجیب به شمار می‌رود که در مقایسه با سایر داستان‌نویسان آلمانی‌زبان دیر به شهرت رسید و کمتر از دیگران مورد توجه قرار گرفت.

والزر ازجمله نویسندگانی است که پس از مرگش اهمیت و جایگاه واقعی‌اش روشن شد و امروز آثارش با اقبال گسترده‌تری روبه‌رو شده‌اند. در ایران نیز در سال‌های اخیر مهم‌ترین کتاب‌های او از زبان اصلی به فارسی برگردانده شده‌اند. در ایران والزر نخستین بار با رمان شاخصش یعنی «یاکوب فون گوئتن» با ترجمه ناصر غیائی شناخته شد. این کتاب اخیرا توسط نشر نو بازچاپ شده است.

والزر نویسنده نامتعارفی بود و «یاکوب فون گوئتن» هم رمان عجیبی است که همچنان امروزی به نظر می‌رسد. احتمالا نامتعارف‌بودن والزر و نگاه خاص او که در آثارش بازتاب یافته، باعث شده که رمان‌هایش و ازجمله «یاکوب فون گوئتن» شبیه به هیچ اثر دیگری نباشند.
بااین‌حال «یاکوب فون گوئتن» تأثیر مهمی بر طیف متنوعی از نویسندگان داشته و چهره‌های مهمی به ستایش این رمان و نویسنده‌اش پرداخته‌اند. بسیاری از نویسندگان مشهور آلمانی‌زبان همچون فرانتس کافکا، هرمان هسه و روبرت موزیل، والزر را از نویسندگان محبوب خود دانسته‌اند و سوزان سانتاگ نیز او را حلقه مفقوده کتاب کالیست و کافکا دانسته است.

«یاکوب فون گوئتن» سیمون رمان روبرت والزر پس از «بچه‌های تانر» و «دستیار» است که در سال ۱۹۰۸ در برلین نوشته شد و یک سال بعد در همان‌جا به چاپ رسید. بر اساس این رمان فیلمی ساخته و نمایش‌نامه‌ای هم نوشته شده است. این اثر به لحاظ سبک و شیوه روایت و همچنین نوع طزی که والزر در آن به کار گرفته، بسیار قابل توجه است. او با طنزی تلخ روایتی از تحصیل در یک آموزشگاه عجیب شبانه‌روزی به دست داده است. داستان از زبان پسر محصل روایت می‌شود و در آن زندگی دانش‌آموزانی توصیف شده که تحت انقیاد نظام حاکم بر مدرسه هستند و این نظم آنها را تفسیری خور و مطیع کرده است: «ما پسرچیه‌های آموزشگاه بنامتنا به جایی نخواهیم رسید، یعنی همه ما در زندگی آینده‌مان موجوداتی خواهیم شد بسیار حقیر و توسری‌خور. کاری که آنها با ما می‌کنند دست بالا این است: فرودکردن صبر و اطاعت نوی کله‌های ما، دو خصیصه‌ای که نوید موفقیت اندکی می‌دهد یا اصلا هیچ موفقیتی به دنبال ندارد. موفقیت‌های معنوی، چرا. ولی آخر این جور موفقیت‌ها به چه دردی می‌خورد؟ این دستاوردهای معنوی که شکم آدم را سیر نمی‌کند.

من دوست دارم تروتمند بشوم، سوار درشکه بشوم و ولخرچی بکنم. با کراوس، یکی از هم‌کلاسی‌هایم، در مورد این قضیه حرف زدیم، اما او فقط با تحقیر شانه بالا انداخت و حتی مرا لایق یک کلمه حرف هم ندانست. کراوس اصولی دارد برای خودش، سوار خر مراد است، خر مراد خیال آسوده و این خر، خود یابویی است که آدم‌های اهل تاخت‌وتاز هم نمی‌توانند سوارش بشوند. از وقتی آمدم اینجا توی آموزشگاه بنامتنا، کار را به جایی رسانده‌ام که برای خودم شده‌ام یک معما. من هم مبتلا شده‌ام به آسودگی خیال کاملا عجیب و ناشناخته. فرمانبرداری‌ام در حد مقبولی است، البته به پای کراوس نمی‌رسد. او خبره این کار است، با جان و دل و حاضرهبی‌راقی به استقبال اوامر می‌رود. ما دانش‌آموزان، من و کراوس و شاخت و شلینسکی و فوکس و پتر دزازه و بقیه، در یک نقطه مشغولترکیم، در فکر و در وابستگی مطلق. حقیرم تا سرحد بی‌لباقی»

والزر زندگی عجیبی داشت و در شغل‌های گوناگونی مثل کارمندی بانک، کار دفتری در دفترهای انتشاراتی و کتاب‌داری به فعالیت پرداخت و در سوئیس و آلمان مدام شهر و خانه عوض می‌کرد. او در دوران میناسالی یعنی در حدود پنجاهسالگی به ترس و توهم دچار شد و در اینجا برای اولین بار در آسایشگاه روانی بستری شد. والزر عمده آثارش را در روزنامه‌ها و نشریات نویس و آلمان منتشر می‌کرد، اما با ظهور نازی‌ها مثل خیلی دیگر از نویسندگان و شاعران این امکان را از دست داد. او در سال ۱۹۳۳ باری دیگر به آسایشگاه روانی رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند. والزر بیش از دو دهه در آسایشگاه بود و در این سال‌های طولانی دیگر چیزی ننوشت.

مدتی پیش رمان «بچه‌های تانر» والزر نیز با ترجمه علی عبداللهی به فارسی منتشر شد. نویسنده در مصاحبه‌ای گفته بود که «بچه‌های تانر» را اوایل سال ۱۹۰۶ در «سه چهار هفته» منتشر کرده است. بدین ویراست و حک و اصلاح نوشته است. به‌طور کلی والزر نویسنده‌ای بود که آثارش را بدون هیچ‌گونه برگشتی برای تصحیح و ویرایش می‌نوشت.

«بچه‌های تانر» روایتی است از زندگی سیمون تانر و ارتباط و مناسبات او با برادران و خواهرش به نام‌های کلاوس، کاسپار و هدیوک. سیمون شخصیتی قابل توجه با افکار و زندگی‌ای مختص به خود است. پیکره اصلی رمان به روابط او با برادران و خواهرش مربوط است، اما جز این، خاطراتی نیز از برادر دیوانه‌اش با نام امیل، مادر روان‌گسیخته‌ای که مرده و پدرش نیز در رمان طرح می‌شود. در روایت رمان، صاحبان کار، صاحبخانه‌ها، زنان و دوستان سیمون هم حضور دارند. رابطه سیمون با بسیاری از اینها رابطه‌ای غریب همراه با تعلیق و انتظار است. او هیچ‌گاه تمام‌عیار به رابطه‌ای احساسی وارد نمی‌شود، اگرچه عشق را می‌شناسد اما هیچ‌وقت به‌طورکامل رابطه‌ای عاشقانه را آغاز نمی‌کند: «از این‌رو رمان در حد فاصل میان نزدیکی و دوری، همجواری و فاصله در نوسان است و همه‌جا در آن با تابویی روابط تنانی مواجهیم، مگر زمانی که سیمون در رؤیای خود از پاریس، اروس را هم می‌سناید، جز آن، در عالم واقع، هیچ رابطه تنگاتنگ و هیچ عشقی درمی‌گیرد. واریاسیون‌های منطق روابط زنان، نگاه دومی استعلائی برآمده از خویشاوندی بیولوژیکی خواهر و برادر را هم پیش می‌کشد: رابطه خواهر برادری بر ترجمان و هم‌پوشانی یک نسل تأکید می‌گذارد.

در محیطی که پیرامون سیمون شکل می‌گیرد، جمععی از مردان به هم مرتبط و در بده‌بستان هستند، اینها طیف گسترده‌ای را شکل می‌دهند که حوزه‌اش جایی است بین زندگی هنری و شهروندی و همچنین طیفی میان فردانیت و تجرد ناشکننده و صلب و فرصت‌طلبی و هم‌رنج جماعت شدن مطلق و خوشبختی



سطحی و شوربختی محتوم و در کل کامیابی و ناکامی». یکی از برادران سیمون، امیل به‌همراه خیل دیگر ناکامان، یک سر این طیف هستند و سر دیگر طیف برادر دیگر او کلاوس است که آدمی موفق و مسئولیت‌پذیر و شغال و منظم و... است. در این بین، سیمون آدم یک‌لایقایی است که مدام باید همه‌چیز را از نو شروع کند و هر بار پس از مدتی کوتاه به نقطه صفر بازمی‌گردد.



در میان شرح و تفسیرهای متعددی که درباره اندیشه مارکس به فارسی منتشر شده کتاب کوچکی از تری ایگلتن با عنوان «مارکس» را می‌توان به عنوان درآمدی بر نظریات محوری مارکس در نظر گرفت که برای طیف گسترده‌ای از مخاطبان نوشته شده است. این کتاب به‌رغم حجم کم به مهم‌ترین وجوه اندیشه مارکس توجه کرده و ایگلتن تا جایی که ممکن بوده مباحث را به شکل ساده مطرح کرده و ضمنا مدام به متون خود مارکس ارجاع داده است.

«مارکس» تری ایگلتن، که با ترجمه اکبر معصوم‌بیگی اخیرا توسط نشر آکه بازچاپ شده، در واقع سیزدهمین کتاب از مجموعه بیست‌وچهارجلدی «فلسوفان بزرگ» انتشارات راتلج است. ایگلتن در این کتاب آرای مارکس را در چهار بخش «فلسفه»، «انسان‌شناسی»، «تاریخ» و «سیاست» به شکل فشرده شرح داده است. او در آغاز کتاب این پرسش را مطرح کرده که مارکس به چه معنا فیلسوف است؟ مارکس در بسیاری از نوشته‌هایش دیدگاهی فلسفی دارد اما در عین حال می‌توان تگاهی تحقیرآمیز نسبت به فلسفه هم در اندیشه او یافت. ایگلتن از نوع خاصی از «نظریه عمل» یاد می‌کند که مدنظر مارکس بوده و آن را شناخت رهایی‌بخش می‌نامد. این شکل از شناخت خود را محدود به نظروزی انتزاعات نمی‌کند. مارکس می‌خواهد از دیدگاه معرفت‌شناختی، آگاهی و جهان مادی را به شکل تنگتنگ به هم گره بزند و در اینجا در عین حال مفهومی سیاسی هم وجود دارد که بر پایه آن اهل تاخت‌وتاز این رابطه را سست کند. از نظر مارکس ما زمانی که آزادانه و بی‌دلیل و فارغ از هرگونه نیاز مادی آتی تولید می‌کنیم بیشتر انسانیم و کمتر شبیه به جانوران دیگر.

ایگلتن در کتاب «مارکس» بیش از هر چیز بر این وجه از اندیشه مارکس دست گذاشته است. او به طور خاص بر آزادی از کار به قصد ضرورت جسمانی تأکید کرده است. مترجم فارسی کتاب نیز در مقدمه کواهش نوشته آزادی مستلزم خلاص‌شدن از کار تجاری است. کتاب ایگلتن با وجود کوتاهی‌اش شرحی کلی درباره ارتباط‌های میان تولید، کار و مالکیت به دست داده است. ایگلتن می‌گوید اگر بخواهیم اخلاق مارکس را توصیف کنیم باید آن را اخلاق زیبایی‌شناختی بنامیم؛ چراکه زیبایی‌شناسی آن شکلی از کردار انسانی است که به هیچ توجیه «فایده‌اندیشانه‌ای» نیاز ندارد، بلکه هدف‌ها، دلیل‌ها و اساسی خود را فراهم می‌آورد؛ این اخلاق عبارت است از نوعی به‌کارگیری توان‌مندی خودواقعیت‌بخشی برای خاطر خود-ان و در نظر مارکس

در حاشیه کتاب «مارکس» تری ایگلتن

نظریه شناخت رهایی‌بخش



پیام حیدر قزوینی

سوسیالیسم دقیقا حرکتی عملی برای فراهم‌آوردن وضعیتی

است که در آن چنین چیزی در دسترس بیشترین افراد ممکن باشد.

ازاین‌رو او می‌گوید هر جا بنشیند، انسانیت هم اتجاست. ایگلتن همچنین مارکسیسم را چیزی بیش از صرف مجموعه‌ای از اندیشه‌های روشن می‌نامد که هرکس، در هر زمان، می‌تواند در سر بیروناند. به اعتقاد او مارکسیسم کمابیش پدیده‌ای وابسته زمان و مکان است که اذعان دارد همان مقوله‌هایی‌که در قالب آن می‌اندیشید- کار مجرد، کالا، فرد آزاد متحرک و مانند آن- فقط می‌تواند از میراث سرمایه‌داری و لیبرالیسم سیاسی سربرآورد. مارکسیسم به منزله گفتمان هنگامی سربرمی‌آورد که هم ممکن و هم ضروری است که به عنوان نقد درون‌مانای سرمایه‌داری و لذا به عنوان فرآورده هسان عصری که میل دارد به فراتر از آن برگردد، سربرآورد.

ایگلتن سپس به سراغ آینده‌ای که مدنظر مارکس است می‌رود. آینده‌ای که در آن جامعه به‌گونه‌ای سازمان یافته که کار تا حد مقدور به‌صورت خودکار درآمده باشد، یعنی به شکلی که انسان‌ها، هم سرمایه‌داران و هم کارگران، دیگر به ابزارهای صرف تولید فروکاسته نشوند بلکه این امکان را داشته باشند که شخصیت‌های خود را به‌صورت تام و تمام پرورش دهند. برای رسیدن به «شگوفایی همگانی» مارکس از کوتاه‌کردن مدت روز کاری می‌گوید: «آزادی در زمینه کار تنها می‌تواند مبتنی بر انسان اجتماعی‌شده و تولیدکنندگان متحدی باشد که دادوستد خود را با طبیعت به نحو عقلانی تنظیم می‌کنند؛ و این مقصود را با صرف

مفهوم تن انسان به منزله سرچشمه زندگی اجتماعی، همچنین برداشت مارکس از تولید نیز محدود به تولید اقتصادی نیست. او اتفاقا معتقد است که از فقر معنوی سرمایه‌داری است که تولید تنها در معنای اقتصادی‌اش به ذهن متبادر می‌شود. در حالی که مارکس معتقد بود که تولید «مفهومی سخت فراخ است و معادل خودتحقق‌بخشی به شمار می‌آید؛ و تا این حدود، لذت‌بردن از یک هلو یا خشنودی از یک کورت‌زده زهی همان اندازه جنبه‌هایی از خودتحقق‌بخشی ما به شمار می‌آید که ساختن سدها یا تولید سریع و بی‌دربی چوب‌رختی.»



مارکس

تری ایگلتن ترجمه اکبر معصوم‌بیگی نشر آکه

«برآمدن آفتاب زمستانی» و روایت تاریخ در آثار رضا جولایی

دیدن تاریخ

یوسف مجیدی

می‌شنوند. نقطه تمایز آثار جولایی بسا دیگر آثار تاریخی، ویژگی‌های زبانی اوست. در «شگوفه‌های عناب» زمان رویدادها در دوران قاجار است، که این زمان، زبان خاص خود را دارد، تجلی کامل این نوع زبان را در کتاب احمد عبدالرحیم طالبوف می‌توان یافت. زبان جولایی هم در این اثر از همان زبان تبعیت می‌کند. در اثر دیگر او «خنده خورشید، اشک ماه» که باز در همان دوره قاجار است، نحوه بلاغت در مقایسه با «شگوفه‌های عناب» متفاوت می‌شود، چراکه شخصیت‌ها از ادیبان و درباریان تبدیل به مردم عامه و کوچ‌بازار می‌شوند. سیر تحول زبانی را که در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی آغاز شد، به طور کامل در «ماه غمگین، ماه سرخ» مشاهده می‌کنیم. نکته دیگری که در داستان‌های جولایی درمی‌یابیم، توجه او درباره اقلیت‌های قومی و مذهبی است، مانند ارمنه، کلیمی‌ها، گیلک‌ها و حتی گرجی‌ها یا لهستانی‌هایی که به مرور زمان در ایران ساکن شدند و حتی در ادبیات ما کم‌کم از یادها رفتند. برای مثال شخصیت پدر ژورف در رمان «سوسوقصد به ذات همایونی» یا شخصیت سونیا در مجموعه داستان «پاییز ۳۲». در قصه‌های جولایی راوی تک صدا و مستبدانه قصه را روایت نمی‌کند و همواره در حال تغییر است.

داستان از دلان‌های مختلفی روایت می‌شود و این را می‌توان یکی از مزیت‌های این شیوه روایت دانست. تکرر روایت‌کنندگان قصه وجوه کامل‌تری از ماجرا را پوشش می‌دهد، زیرا دیگر صرفا با عواطف و گفته‌های یک نفر طرف نیستیم و تمام ابعاد ماجرا را از دیدگاه‌های مختلف نظاره‌گر هستیم. قصه‌های جولایی لذت خواندن تاریخ شبه‌خیالی است؛ رؤیای علاقه‌مندان به تاریخ معاصر پرماجرای ایرانیان. دیدن و حس‌کردن تاریخ، تاریخی که آن‌چنان هم شیرین نیست. اما آیا شیرین‌بودن تاریخ لذت خواندن آثارمانند «روزگار سخت» یوسا یا تاریخ بیهقی را برای ما می‌کند!

عطف

تخطی‌پردشدگان

شرق: در میان داستان‌های اولیه فیودور داستایفسکی، «همزاد» اثر شاخصی است که نخستین بار در سی‌ام ژانویه ۱۸۴۶، یعنی یازده روز پس از چاپ اولین داستان او، منتشر شد. داستایفسکی در این رمان به سراغ مضمونی رفته که در برخی دیگر از آثارش نیز به‌گونه‌ای دیگر به آن توجه کرده است. ماجرای این رمان به سیر تحول و به تعبیری زوال گالیادکین که کارمند یک اداره است، مربوط است. گرچه «همزاد» جزء شاهکارهای داستایفسکی محسوب نمی‌شود، اما از آثار حائز اهمیت ادبیات روسی است. این رمان چند سال پیش با ترجمه سروش حبیبی به فارسی ترجمه شده بود و اخیرا چاپ تازه‌ای از آن در نشر ماهی منتشر شده است. در ماجراهای این رمان، گالیادکین که کارمندی دولتی است، یکی از آدم‌های معمولی جامعه محسوب می‌شود که سرنوشتش از پیش توسط محیط اجتماعی‌که در آن قرار دارد تعیین شده است. او اما می‌خواهد نظم مسلط را برهم بزند یا به نوعی از آن فرار کند. کار همچنان قلمرویی از ضرورت برجا می‌ماند. در فراسوی کار، آن بالندگی توانمندی آدمی آغاز می‌شود که هدفی در خود و قلمرو راستین آزادی است، که با این‌همه فقط می‌تواند به‌مدد این قلمرو ضرورت به‌عنوان شالوده خود شکوفا گردد. کوتاه‌کردن مدت روز کاری پیش‌شرط اساسی آن است.»

ایگلتن این موضوع را به‌گونه‌ای دیگر هم طرح می‌کند و می‌گوید مارکس می‌خواهد ارزش کاربردی انسان‌ها را از قید بردگی ارزش مبادله‌ای رها کند. در نظام اجتماعی که با محوریت قواعد بازار و پول شکل گرفته، انسان‌ها به موجودات انتزاعی قابل مبادله بدل می‌شوند و درواقع، کارگران به شکل کالا درمی‌آیند و برای بقا مجبورند نیروی کار خود را به کسی که بیشترین بها را می‌دهد بفروشند. در طرف مقابل، برای خریدار نیروی کار هم اهمیتی ندارد که چه چیزی تولید می‌کند و مهم این است که آنچه تولید می‌شود سود داشته باشد. ایگلتن می‌گوید آنچه در قلمرو اقتصادی حاکم است، در قلمرو سیاسی نیز وجود دارد به این معنا که دولت بورژوازی زمانی که پای انتخابات در میان باشد شهروندانش را به‌صورت انتزاعی برابر قلمداد می‌کند اما این کار را به شیوه‌ای انجام می‌دهد که نابرابری‌های اجتماعی خاص‌شان را منکوب و پنهان می‌سازد. ایگلتن در مقابل این مدل دموکراسی، از دموکراسی سوسیالیستی می‌گوید که در آن شکاف میان شکل سیاسی و محتوای اجتماعی از میان رفته است، به صورتی که حضور افراد در دولت سیاسی، به عنوان شهروندی مشارکت‌کننده، به معنای حضور به عنوان واقعی است. همچنین وقتی تولید برای استفاده، جایگزین تولید برای سود شود، کارگران و به‌طورکلی انسان کالازدایی می‌شود و از منطق انتزاعی و فایده‌باور رها می‌شود. به باور ایگلتن، انسان‌شناسی سیاسی مارکس از مفهومی بسیار گسترده از کار مایه می‌گیرد، از مفهوم تن انسان به منزله سرچشمه زندگی اجتماعی، همچنین برداشت مارکس از تولید نیز محدود به تولید اقتصادی نیست. او اتفاقا معتقد است که از فقر معنوی سرمایه‌داری است که تولید تنها در معنای اقتصادی‌اش به ذهن متبادر می‌شود. در حالی که مارکس معتقد بود که تولید «مفهومی سخت فراخ است و معادل خودتحقق‌بخشی به شمار می‌آید؛ و تا این حدود، لذت‌بردن از یک هلو یا خشنودی از یک کورت‌زده زهی همان اندازه جنبه‌هایی از خودتحقق‌بخشی ما به شمار می‌آید که ساختن سدها یا تولید سریع و بی‌دربی چوب‌رختی.»

دعوت نشده است. حضور گالیادکین با این شکل و شمایل در نیوسکی، چنان فشاری بر او تحمیل می‌کند که تحملش برای او ممکن نیست. اگرچه همه آدم‌های تروتمند با کالسکه در این خیابان تردد می‌کنند، اما حضور یک کارمند میان‌مایه در حکم تخطی از قانون حاکم بر عرصه عمومی است. گالیادکین در ابتدا از حضورش در خیابان لذت می‌برد اما خیلی زود به بدترین شکلی می‌فهمد که او فاقد اعتبار لازم برای حضور و اشغال عرصه عمومی است. او وقتی دو کارمند هم‌رتبه‌اش را در خیابان می‌بیند، به تارک‌ترین گوشه کالسکه می‌خزد تا دیده نشود. بعد از این اتفاق، رئیس اداره سوار بر کالسکه‌اش از کنار کالسکه اجاره‌ای گالیادکین عبور می‌کند و دیگر هیچ فرصتی برای پنهان‌شدن وجود ندارد. در پی مواجهه کارمند و رئیس، گالیادکین از اساس وجودش را انکار می‌کند و خودش را به هر دری می‌زند تا اثبات کند که این من نیستم، او درست در نقطه کانونی ماجرا، میلش به برابری با رئیس را انکار می‌کند و بعد از این تمام آرزوها و امیالش از او جدا می‌شوند و درکسی دیگر، همزاد او، محقق می‌شوند.



همزاد

فیودور داستایفسکی ترجمه سروش حبیبی نشر ماهی